

## بولتمان و بارت\*

فرستمن جک

شمس الملوک مصطفوی

مقدمه

فهم دیالکتیکی از وحی مشخصه تفکر کارل بارت<sup>۱</sup> متفکر و متأله معروف سوییسی است. وی که مؤسس نهضت راست‌دینی جدید (نو-ارتدوکسی) است در سال ۱۸۸۶ در شهر بازل سوییس به دنیا آمد و تحت تعلیم آدولف هارناک<sup>۲</sup> مشهورترین متفکر لیبرال و مورخ کلیسا، در سنت الاهیات لیبرال پرورش یافت. وی از سال ۱۹۱۱ به مدت ده سال شبانی کلیسای یکی از دهات سوییس را به نام سامنویل به عهده گرفت و در طی آن سال‌ها بود که به تدریج از الاهیات لیبرال دور شد و تصمیم گرفت برای فهم صحیح حقایق دینی دوباره به کتاب مقدس رجوع کند. بارت برای شروع، نامه پولس به رومیان را برگزید و حاصل مطالعات و تحقیقات وی، اثر عظیم رساله به رومیان<sup>۳</sup> بود که همگان را حیرت زده کرد. اقبال تام بدین کتاب موجب شد که به سه دانشگاه مهم آلمان یعنی گوتینگن، مونستر و بن دعوت شده، صاحب کرسی تدریس الاهیات گردد.

در سال ۱۹۳۵، بارت به علت خودداری از ادای سوگند وفاداری به رژیم نازی، مجبور شد آلمان را ترک کرده، به سوییس بازگردد. وی تا سال ۱۹۶۲ در دانشگاه بازل

\* مشخصات کتاب‌شناختی این مقاله از این قرار است:

Forstman, Jack, A "Dialectical" Conversion to Dialectical Theology; "Bultman's uneasy Alliance with Barth in Christian Faith in Dark Time", Westminster, John Knox Press, 1929.

1. Karl Barth

2. Adolf Harnack

3. *The Epistle to the Romans*

سوئیس به تدریس مشغول بود و در همین دوره کتاب بزرگ دوازده جلدی خود، یعنی اصول عقاید کلیسا<sup>۱</sup> را منتشر ساخت. رهیافت بارت به الاهیات، رهیافتی دیالکتیکی بود. به نظر وی الاهیات با مسائلی روبه‌روست که ادراک آنها جز از طریق پارادوکس ممکن نیست؛ مسائلی مانند لطف و داوری خدا، تجسد خداوند در مسیح، وحی خفی خداوند و... با اتخاذ روش دیالکتیکی در الاهیات نه تنها می‌توان به ادراک این‌گونه حقایق نائل آمد، بلکه می‌توان حقیقت حقۀ خداوند را به وسیله حرکت مداوم فکر میان جلال خدا و خفای او، تصدیق نمود. کارل بارت با تأسیس نهضت قدرتمند و پرنفوذ نو-ارتدوکسی در حوزه الاهیات جدید، توانست در جهت زدودن یأس فلسفی، دینی و اعتقادی به‌وجود آمده در میان مردم، پس از جنگ جهانی دوم، گام‌های مؤثری برداشته، عشق به خدا را در قلب‌ها زنده کند. پاپ پیوس دوازدهم بارت را بزرگ‌ترین متألّه پس از توماس اکوئینی و نیز پرنفوذترین عالم الاهیات در قرن بیستم دانسته است.

بارت در سال ۱۹۶۸ درگذشت.

یکی دیگر از متفکران پیشرو در حوزه الاهیات و به‌خصوص تفسیر عهد جدید در قرن بیستم، رودلف بولتمان<sup>۲</sup> (۱۸۸۴) است. وی نیز مانند بارت در سنت الاهیات لیبرال پرورش یافت ولی تفکر او، برخلاف بارت، هنگام جدا شدن از لیبرال‌ها تغییر اساسی نکرد. الاهیات دیالکتیکی بارت تأثیر ماندگاری در بولتمان بر جای گذاشت. او که از پیشروان نقادی متن عهد جدید محسوب می‌شود بر آن بود که با اسطوره‌زدایی از پیام مسیح، پیام ناب انجیل را عرضه کند. وی همچنین تحت تأثیر افکار فلسفی هایدگر قرار داشت و در تقویت بینش وجودی و روشن کردن برخی از آرا و عقاید خود، از هایدگر سود جست.

بولتمان پس از پیوستن به جرگۀ الاهیات دیالکتیکی، در طول یازده سال انتشار مجله در خلال زمانه،<sup>۳</sup> شش مقاله را در آن به چاپ رساند، اما بعداً عقیده‌اش تغییر کرده، همواره به این جنبش از پاره‌ای جهات، انتقاد می‌کرد.

بولتمان اولین بیگانه‌ای بود که تفسیر بارت از رسالۀ پولس به رومیان را مورد تأیید قرار داد (در گزارشی که در سال ۱۹۲۲ به چاپ رساند)، اما او با تأیید چاپ دوم این تفسیر (۱۹۲۱) و رد چاپ اول آن (۱۹۱۹)، ملاحظاتی چند را نیز مطرح نمود.

بولتمان تا سال ۱۹۲۴ از حامیان الاهیات دیالکتیکی بود، اما این نزدیکی هیچ‌گاه مانع از انتقاد وی نسبت به آن نشد. او در همان سالی که در مورد الاهیات دیالکتیک ضمیر اول شخص جمع (ما) را به کار می‌برد، گزارش خود را از سخنرانی‌های بارت، دربارهٔ رسالهٔ اول قرتیان، به چاپ رساند و در آن ضمن تحسین درک بنیادین بارت از تفکر پولس، از نظریهٔ اصلی او به شدت انتقاد کرد.

در پشت‌پردهٔ حمایت بولتمان از بارت و یا فاصله‌گرفتن او از الاهیات دیالکتیکی مسئلهٔ اخلاق پنهان بود.

بولتمان مانند بارت، تیلیش،<sup>۱</sup> آلتوس<sup>۲</sup> و هریش<sup>۳</sup> کشیش‌زاده بود، ولی برخلاف آن چند نفر دیگر، در یک سنت آزادمنشانه و لیبرال پرورش یافته بود. پدرش در طول دورهٔ کشیشی خود، از اعضای انجمن دوستداران جهان مسیحی<sup>۴</sup> به شمار می‌آمد. این انجمن که از مشهورترین مجلهٔ الاهیات لیبرال حمایت می‌کرد، هر سال برای طرح مقالات بزرگ‌ترین متکلمان لیبرال زمان تشکیل جلسه می‌داد. مارتین راده،<sup>۵</sup> استاد قدیمی الاهیات در ماربورگ، در سال ۱۸۸۷ این مجله را بنیان‌گذاری کرد و به مدت تقریباً پنجاه سال سردبیر آن بود. مجله جهان مسیحی در واقع نظریات سردبیرش را منعکس می‌کرد، بدین معنا که از منظر الاهیات لیبرال، نسبت به اندیشه‌های جدید و متکلمان جوان‌تر، برخوردی آزادمنشانه و سخاوتمندانه داشته، و در قبال مسئولیت اجتماعی کلیسا در جهان نیز خود را متعهد می‌دانست.

رودلف بولتمان چنین روحیه‌ای را هم در خانه و هم در ماربورگ به دست آورده بود. وی در ماربورگ تحصیلات الاهیاتی خود را به اتمام رساند و برای تصدی یک شغل دانشگاهی آماده شد و جز پنج سال اول استادی‌اش، بقیهٔ عمر خود را در آنجا به تدریس پرداخت. بولتمان در جریان شکل‌گیری افکارش، به شدت تحت تأثیر ویلهلم هرمان استاد الاهیات ماربورگ قرار داشت. او علاوه بر موضوعاتی که به الاهیات لیبرال مربوط بوده و برای وی صبغه‌ای شدیداً هرمانی داشت، روش نقد تاریخی را نیز از لیبرالیزم فراگرفت و جدی‌تر از معلم خود بر آن تأکید ورزید و همچنین از الاهیات لیبرال آموخت که از آن دسته مطالب کلامی که پذیرش آنها عقل را به مسلخ می‌کشاند، متنفر باشد. وی عهد

1. Pual Tillich

2. Althaus

3. Hirsch

4. Friends of *The Christian World*

5. Martin Rade

جدید را به عنوان زمینه خاص مطالعاتی خود انتخاب کرد و از همان آغاز این اصل را پذیرفت که مطالعه تاریخی اسناد مسیحیت اولیه باید بتواند فهمی الاهیاتی در اختیار ما بگذارد. بولتمان را می‌توان مورّخی متکلم و متکلمی مورّخ دانست.

جنگ جهانی اول بولتمان را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. دو برادر او یکی در عملیات [جنگی] کشته شد، و دیگری در اردوگاه کار اجباری نازی‌ها درگذشت. او جنگ را پدیده‌ای وحشتناک و مظهر همه نیروهای تاریک و شیطانی درون انسان وصف نموده، می‌گفت: «جنگ همه هیجان‌ات خودخواهانه و بی‌رحمی، قساوت و تنفر را آشکار می‌کند.» این مطلب را از موعظه سال ۱۹۱۷ نقل کردیم. در این موعظه شهادی بر این امر وجود دارد که جنگ بولتمان را متوجه موضوعی نمود که در الهیات لیبرال یافت نمی‌شد و آن، موضوع مبهم «خفای الاهی»<sup>۱</sup> بود. به نظر او، جنگ ما را به سمت و سویی سوق می‌دهد که به اعماق طبیعت خودمان خیره شویم، یعنی به جایی که «خود» ما به عنوان مظهر نیروهای عجیب ظاهر می‌شود و نیز به «اعماق حیات»، جایی که نیروهای متقابل برای ما غیر قابل درک هستند؛ و سرانجام به اعماق خدا، جایی که با وحشت متوقف می‌شویم.

بولتمان از این خدا به عنوان موجودی کاملاً دیگر، نسبت به آنچه ما تصور می‌کنیم و هست سخن می‌گفت. او منشأ این بینش و همچنین منشأ خاطرات خوش زندگی قبل از جنگ خود را خدایی می‌دانست که به نحوی اسرارآمیز، رحیم و بخشنده است، خدایی که از راه «صلیب مسیح»<sup>۲</sup> به ما رستگاری و آزادی داده است. این مطالب نه تنها هیچ شباهتی با آموزه‌های الاهیات لیبرال نداشت، بلکه نقطه مقابل آن بود. در همان موعظه، بولتمان گفت، تکلیف نوع بشر فهم این مطلب است که هیچ چیزی وحشتناک‌تر از این جنگ هرگز دوباره روی کره زمین اتفاق نخواهد افتاد؛ و افزود که: «هرگز خداوند پیش از این، چنین چیز عظیمی را از نژاد بشر انتظار نداشته است.»

بولتمان یک سال و نیم پس از چاپ اول کتاب رساله به رومیان بارت و تقریباً یک سال مانده به سخنرانی بارت در تامباخ تحت عنوان «جایگاه فرد مسیحی در جامعه»،<sup>۳</sup> مقاله‌ای تحت عنوان «دین اخلاقی و عرفانی در مسیحیت اولیه»،<sup>۴</sup> برای انجمن

1. The hiddenness of God

2. The Cross of Christ

3. The Christian's Place in Society

4. Ethical and Mystical Religion in Primitive Christianity

دوستداران مجلهٔ جهان مسیحی در وارثبورگ قرائت نمود. او با اندکی اصلاحات، از موضع الاهیات لیبرال که خود را جزئی از آن می‌دانست، دفاع کرد و مقالهٔ خود را با مباحثی کاملاً لیبرالی به پایان برد. وی گفت: «در دین اخلاقی یک «ارادهٔ حیات»<sup>۱</sup> خلق می‌شود که به ما اجازه می‌دهد تا به سرنوشت کمال یافتهٔ کسانی دست یابیم که می‌کوشند خود را تابع امر خیر<sup>۲</sup> سازند و بدین ترتیب حیات درونی خودمان را تحقق می‌بخشیم.» در این مقاله بولتمان دوبار به کتاب رساله به رومیان بارت اشاره کرد. مورد اول نشان‌دهندهٔ انتقادی بود که شاخصهٔ بررسی‌ها و مطالعات لیبرال‌ها در مورد این رساله است، یعنی بیان این مطلب که اثر بارت به طور جدی ناقص است، زیرا در آن توجهی به انجام کار دربارهٔ متن نامهٔ پولس به رومیان نشده است:

مسیر جدید بحث دربارهٔ دین‌داری را از جهت عدم توجه به کار تاریخی به غنوصی بودن<sup>۳</sup> وصف کرده‌اند. این مطلب تا آنجا درست است که بگوییم دین‌داری می‌خواهد ارتباط با نیروهای تاریخی را از هم بگسلاند و تاریخ را به عنوان افسانه، مجدداً تفسیر کند. به نظر من این همان کاری است که بارت در رساله به رومیان انجام داده است.

اشارهٔ دوم بولتمان به کتاب بارت نیز نقادانه بود، گرچه با کمال تواضع از وی قدردانی کرده بود. او گفت: «از آن جایی که نقد دینی فرهنگ را در رساله به رومیان بارت می‌پذیرم، در جنبه‌های مثبتی که او مطرح می‌کند نمی‌توانم چیزی جز یک پذیرش دلبخواهی افسانهٔ مسیح به زبان پولس ببینم.» کنفرانس وارثبورگ سه ماه پس از چاپ مجله در میان زمان‌های گوگارتن برگزار شد. گوگارتن<sup>۴</sup> و بارت با یکدیگر دوست و هم‌فکر بودند.

به واقع، دو روز پس از قرائت مقالهٔ بولتمان در آن کنفرانس، گوگارتن مقاله‌ای دربارهٔ «بحران فرهنگ ما»<sup>۵</sup> قرائت کرد که در آن، درون‌مایه‌های یک جنبش جدید را مطرح کرده بود؛ هر چند در سال ۱۹۲۰ بولتمان عضو این جنبش محسوب نمی‌شد.

1. life-will

2. The good

۳. واژه «غنوص» از ریشهٔ یونانی gnōsis به معنای معرفت گرفته شده و با واژه انگلیسی Know و سنسکریت Jñāna هم‌ریشه است. غنوصیه نهضتی فلسفی-دینی بود که در قرن دوم و سوم میلادی رواج داشت و شامل فرقه‌های متعددی می‌شد. آنها ایمان را به شکل نوعی معرفت که فقط برای عقل قابل حصول است تبیین می‌کردند و نیز برای توضیح مسئلهٔ شر در عالم به نوعی ثنوت درمبدأ جهان قائل بودند. آباء کلیسا غنوصیان را مورد حملات سخت قرار داده، آنها را به بدعت‌گذاری متهم می‌کردند.

4. Gogarten

5. The Crisis of our Culture

بولتمان در سال ۱۹۲۲، یعنی هنگامی که رساله به رومیان را در دانشگاه تدریس می‌کرد، موضع خود را دربارهٔ بارت تغییر داد. او که روی ویرایش دوم اثر بارت کار می‌کرد، به این نتیجه رسید که باید این رساله را جدی بگیرد. یک دانشجوی سویسی که در ماربورگ درس می‌خواند و در کلاس‌های بولتمان شرکت می‌کرد به بارت نوشت که شش جلسهٔ آخر این کلاس‌ها به یک کار گروهی در مورد تفسیر شما از رساله به رومیان تبدیل شده و بولتمان به جای اینکه یک نقاد باشد به یک مدافع تبدیل شده، در جلسهٔ آخر به تجلیل و تحسین از این رساله پرداخت. بولتمان مطالب این جلسه را که نقطهٔ عطفی در تفکر کلان او محسوب می‌شود در مجلهٔ جهان مسیحی به چاپ رساند.

این جریان را نمی‌توان تغییر عقیدهٔ بولتمان دانست، بلکه فقط نقطهٔ عطفی بود برای وی. اما برخلاف واکنش او در برابر ویرایش اول رساله به رومیان، اکنون او بر این عقیده بود که بارت، هم در مطالب ایجابی و هم در مقایسه‌های سلبی خود، بیان قدرتمندی را از فهم پولس، در مورد ایمان ارائه کرده است. بولتمان یکی از وصف‌های بارت را از ایمان ذکر و تأیید کرد:

آن کسی که محدودیت‌های جهان را از طریق یک حقیقت متناقض<sup>۱</sup> و محدودیت‌های خود را از طریق یک ارادهٔ متناقض می‌شناسد، کسی است که در نتیجهٔ اعتراف می‌کند که به این تناقض تعلق دارد و می‌پذیرد که زندگی خود را بر اساس این تناقض بنا کند. چنین کسی مؤمن است.

بارت، بولتمان را متقاعد کرده بود که این وصف شایستهٔ پولس است و بولتمان اکنون می‌دید که فهم ایمان بدین‌گونه باعث می‌شود تا پاسخ به شدت منفی بارت از بدبینی ناامیدکنندهٔ کسانی چون شوپنهاور<sup>۲</sup> و اشپیتلر<sup>۳</sup> متمایز شود، زیرا پاسخ بارت چیزی نبود جز پاسخ «نه» از سوی انسان‌هایی که جهان را متفاوت می‌خواهند و لذا این پاسخ واقعاً پاسخ مثبت بشر است. بولتمان می‌گفت: «اما پاسخ منفی‌ای که برای ایمان تعیین‌کننده است، پاسخی است که به وسیلهٔ خدا بیان شده است». به طور خلاصه بولتمان به این اعتقاد رسیده بود که اساساً بارت در پاسخ منفی و پاسخ مثبت و در دیالکتیک «نه» و «آری» خود بر حق است.

مطلب مهم دیگر این است که به نظر بولتمان، بارت حق داشت که ایمان را تجربه‌ای

روان‌شناختی نداند و معتقد باشد که ایمان به وسیلهٔ واقعیت‌های تاریخی قابل اثبات، ایجاد نمی‌شود. ایمان پروازی عرفانی از این جهان به سوی قلمروهای فراتر از آن نیست. [بلکه] ایمان را فقط می‌توان معجزه‌های دانست که ناشی از بحرانی است که خدا ما را در آن قرار داده است، معجزه‌ای که از وضعیت «خارق اجماع»<sup>۱</sup> حیات بشر، نشأت می‌گیرد، معجزه‌ای که (با اشاره دوباره به بارت):

عبارت است از اینکه ما گام به گام به وسیلهٔ ارادهٔ مقدس خدا که با ما در مشکلات مشخص وجود خودمان تلاقی می‌کند، به این امکان نهایی سوق داده می‌شویم، امکانی که در آن «ما»یی که در حال جست‌وجو، در حال نابودشدن، در حال التماس‌کردن و فریادکشیدن از سر نیازی عمیق هستیم، دست‌های خود را به سوی یک امر ناشناختهٔ بزرگ و به سوی پاسخ مثبتی دراز می‌کنیم که به نحوی غیر قابل درک، در مقابل «پاسخ منفی‌ای» که در آن زندانی هستیم قرار دارد.

به نظر می‌رسد که بولتمان می‌توانست مطالب زیادی را از ویرایش دوم رساله به رومیان بارت بپذیرد، زیرا به عقیدهٔ وی، در این رساله نقاط اشتراک بی‌شماری با الاهیات و بلهم هرمان یافت می‌شد (البته هیچ شاهدهی مبنی بر اینکه بارت خود را متکی به هرمان می‌دانسته وجود ندارد)؛ اما به نظر بولتمان در یک مورد بارت از هرمان فراتر رفته بود. این مورد در ارتباط با این سؤال است که چگونه انسان، مؤمن می‌شود؟ به نظر بولتمان، بارت این سؤال را فراموش کرده و نادیده گرفته بود، ولی بر مبنای حدس او، از نظر بارت و هرمان، فقط به وسیلهٔ نشان‌دادن اینکه ایمان به چه معناست می‌توان به این سؤال پاسخ داد؛ اما انجام چنین کاری، انسان را به سوی یک امکان بشری که بتواند پاسخگوی این سؤال باشد، نمی‌برد، بلکه او را به سوی یک ضرورت سوق می‌دهد. بولتمان در یک هماهنگی بنیادی با بارت و با گرایش اندکی به هرمان، چنین نوشت:

روشن است که امکان تسلیم‌شدن، به ضرورت تسلیم‌شدن تبدیل می‌شود و انسانی که با سؤال «چگونه ایمان بیاوریم» مواجه شده است فقط به وسیلهٔ فکرکردن دربارهٔ اینکه در کجای زندگی خود با واقعیتی مواجه خواهد گردید که بتواند در برابر آن به نحو مطلق تسلیم شود و باید تسلیم شود، می‌تواند پاسخ آن را پیدا کند. هر انسانی باید چنین تصمیمی را اتخاذ کند. دیگران با کوشش در

جهت روشن کردن معنای ایمان، می‌توانند به وی یاری رسانند.

بولتمان مشکلات دامن‌داری با بارت داشت و این مشکلات به نحو بسیار جالب توجهی در دو مورد مشخص بود؛ مورد اول اینکه اگرچه او با بارت موافق بود که ایمان یک تجربه‌ی روانی قابل تشخیص نیست، اما نمی‌توانست بفهمد که چگونه انسان می‌تواند بدون سخن‌گفتن در مورد اختصاص ایمان به شعور یا «فهم خود»،<sup>۱</sup> درباره‌ی ایمان صحبت کند؟ بولتمان فهمیده بود که بارت از سخن‌گفتن درباره‌ی ایمان به عنوان یک امکان بشری یا چیزی که انسان‌ها می‌توانند مدعی آن باشند، اجتناب می‌کند. او با بارت در این مورد موافق بود، اما فکر می‌کرد که بارت نتوانسته است نظر خود را به روشنی بیان کند. بولتمان اطمینان داشت که این نظر، دیدگاه پولس نیست، زیرا از نظر پولس ایمان یک پذیرش آگاهانه است. «ایمان ورای شعور نفسانی، قطعاً یک امکان دست‌نیافتنی نیست، بلکه به هر معنایی که در نظر بگیریم، یک امر "نامعقول"<sup>۲</sup> است.» به عقیده‌ی بولتمان، انسان می‌تواند ایمان را به عنوان یک عمل آگاهانه وصف نماید، بدون آنکه در دامی بیفتد که بارت به حق می‌خواست از آن دوری گزیند.

هرچند طی چند سال بعد، بولتمان به بارت نزدیک‌تر شد، اما اختلاف میان آنها در مورد این مسئله هرگز از بین نرفت و حتی به مرور زمان به عاملی اساسی در جدایی آنها مبدل گشت و همان‌گونه که خواهیم دید، این اختلاف استلزاماتی نیز برای اخلاق به دنبال داشت.

دومین اختلاف اساسی بولتمان با بارت (در آن مقاله مذکور) مسئله نقادی در تفسیر بود. بولتمان تمرکز و تسلط بارت بر روی موضوع متن را پذیرفت و اقرار کرد که بارت نظر پولس در مورد ایمان را عمیقاً درک کرده بود، اما به نظر او بارت به ویژگی و خصوصیت نامه به رومیان، و به پولس و در واقع به موضوع مورد بحث آسیب رسانده بود، زیرا از «نقادی»، یا آن‌گونه که بولتمان ترجیح می‌داد بگوید، از «نقادی بنیادین»<sup>۳</sup> اجتناب ورزیده بود:

ما باید این مطلب را مورد ارزیابی قرار دهیم که تا چه حد در همه کلمات و جملات متن، موضوع واقعاً بیان مناسب خود را به دست آورده است، زیرا در

1. self-understanding

2. absurdity

3. radical criticism



غیر این صورت «ارزیابی»<sup>۱</sup> چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اما در آثار بارت، از چنین ارزیابی، و نقادی بنیادین مبتنی بر آن، اثری نیست. محال است فرض کنیم که در «رساله به رومیان»، موضوع، بیان شایسته خود را یافته است، مگر اینکه بخواهیم عقیده جدیدی را در مورد «الهام»<sup>۲</sup> اثبات کنیم. به نظر می‌رسد که در ورای تفسیر بارت، چیزی شبیه این مطلب وجود دارد که آشکارا به خود موضوع آسیب می‌رساند.

تأکید بر نقادی بنیادین، به عنوان مناسب‌ترین راه برای درک موضوع، مشخصه تفکر بولتمان بود و همین امر بعدها جدایی عمیقی بین بولتمان و بارت به وجود آورد. بولتمان در جملات پایانی مقاله خود، به این مطلب اشاره کرد که اصل نقادی نه تنها از لحاظ تاریخی، بلکه از لحاظ کلامی نیز باید در مورد متن اعمال شود. او در ابتدا به بیان یک تشبیه پرداخت و گفت، همان‌طور که انتقاد از بارت خدمت به اوست انتقاد از پولس نیز موجب بی‌احترامی به او و مطالبی که به رشته تحریر درآورده، نمی‌باشد و سپس چنین نتیجه‌گیری کرد:

در نظر پولس علاوه بر «روح مسیح»<sup>۳</sup> ارواح دیگری نیز وجود دارند که سخن می‌گویند و لذا نقادی هرگز نمی‌تواند به اندازه کافی بنیادین باشد. بنابراین، از مقدمه بنیادین خود بارت، درباره ارزیابی به وسیله موضوع، می‌توان نتیجه گرفت که یک چنین نقادی‌ای، از تفسیر، و تاریخ واقعی انفکاک‌ناپذیر است و فقط با یک چنین نقادی‌ای است که کار تاریخی به اهداف نهایی خود می‌رسد، اهدافی که از درون آنها می‌توان با «الاهیات نظام‌مند»<sup>۴</sup> که در طرف دیگر مسیر قرار دارد، مواجه شده، در مورد انگیزه‌ها و نیروها و نیز مبانی حیات انسان تأمل نمود.

حدود یک سال بعد، یعنی در اوایل سال ۱۹۲۴، بولتمان از الاهیات دیالکتیکی حمایت کرد. بارت پس از آنکه شنید بولتمان تصمیم دارد به ایراد یک سخنرانی عمومی پردازد، به سرعت، همراه با دوازده تن از دانشجویانش، به ماربورگ سفر کرد تا به صورت ناشناس، مقاله‌ای را که بولتمان می‌خواست ارائه دهد (تحت عنوان «الاهیات لیبرال و تازه‌ترین جنبش کلامی»<sup>۵</sup>) بشنود. مدت کوتاهی پس از آن، این مقاله در مجله

1. measuring

2. inspiration

3. Pneuma Christou (Spirit of Christ)

4. The Systematic Theology

5. Liberal Theology and The Latest Theological Movement

پرخواننده قطعاً کلامی<sup>۱</sup> به چاپ رسید. بولتمان، در این مقاله، با استفاده از ضمیر اول جمع، یعنی «ما» و «مال ما»، به الاهیات دیالکتیکی اشاره نموده، از آن به عنوان «آرمان» یاد کرد. بارت در نامه‌ای که در این مورد به ترنسن<sup>۲</sup> نوشت، با شگفتی گفت: «چه تغییر بزرگی!» هر چند این نکته را نیز متذکر شد که «بولتمان هنوز اثر و رد پایی از گذشته‌اش را در خود حفظ کرده است».<sup>۳</sup> ارزیابی بارت در مورد بولتمان صحیح بود.

بولتمان در سخنرانی خود، از پیشرفت نقادی، یعنی از آزادی و صداقت الاهیات لیبرال، قدردانی کرده، گفت که این معنای نقادانه برای وی و دیگران که زمینه‌های لیبرالی داشتند، این امکان را فراهم نمود که متکلم شوند و متکلم باقی بمانند.

اما بولتمان الاهیات لیبرال را در چند موضع مهم حیاتی، ناقص ارزیابی نمود. الاهیات لیبرال مایل بود ایمان را بر چیزی مبتنی کند که به لحاظ تاریخی قابل اثبات باشد، بدون اینکه به این واقعیت توجه کند که هر نوع بازسازی تاریخی گذشته، فقط دارای اعتباری نسبی است. به علاوه، الاهیات لیبرال فراموش کرده بود که آنچه به عنوان تاریخ بازسازی شده ارائه می‌شود، همچون هر نوع تاریخی، شامل «چیزهایی است که فقط در یک مجموعه دارای روابط پیچیده وجود دارند» و آنها را از آن جهت که تاریخ هستند، فقط به عنوان امور متناهی و بشری می‌توان فهمید، در حالی که موضوع الاهیات خداست. بولتمان همراه با بارت و گوگارتن پذیرفت که «هیچ معرفت مستقیمی نسبت به خدا وجود ندارد. خدا یک موجود معین نیست». بیان‌های لیبرالیستی مختلف «کاملاً فاقد این بینش و بصیرت هستند که خدا غیر از جهان و فراتر از جهان است و اینکه این امر به معنای لغو کامل بشر و لغو کامل کل تاریخ بشر است. هدف مشترک آنها دادن مبنایی به ایمان است که ذات ایمان را نابود می‌سازد، زیرا آنچه آنها در جست‌وجوی هستند، مبنایی است در اینجا، یعنی در این جهان.»

بولتمان با بیان این مطالب کاملاً در اردوی الاهیات دیالکتیک قرار گرفت. او می‌پنداشت که با رد ادعای الاهیات لیبرال مبنی بر اینکه امور روزمره دنیوی خدمت به خداست، این مهم را به انجام رسانده است و لذا به شیوه‌های دیالکتیکی تأکید کرد:

1. *Theological Leaves*

2. Thurneysen

۳ در متن اصلی این جمله آمده است: «بولتمان هنوز چند قطعه پوست تخم مرغ از گذشته خود همراه دارد»:

...Bultmann Still bore "a few pieces of egg shell from his past".

هیچ فعالیتی در این جهان نمی تواند خدمت به خدا تلقی گردد.... تنها امر اساسی این است که به آن چیزی که مانع کلام خداست گوش دهیم، کلامی که استغراق جهان را در گناه اعلام می کند. انسان در این جهان نمی تواند کاری انجام دهد که بتوان آن را خدمت به خدا دانست.

از این منظر، حتی اعمال خوب و توأم با وظیفه شناسی که «شایسته افتخار و بسیار ضروری هستند»، اعمالی مسیحی نیستند، زیرا هیچ عملی نمی تواند «مستقیماً خودش را به خدا مربوط کند. همه اشکال زندگی جمعی، چه بدترین و چه بهترین آنها، به طور یکسان تحت فرمان خدا قرار دارند».

این امر شامل همه قوانین می شود. «هر مرجعیتی همواره تحت فرمان خداست.» گفتن این مطلب از سوی بولتمان که هیچ خدمت مستقیمی به خدا نمی تواند در این جهان وجود داشته باشد، به این معناست که از نظر او هیچ خدمتی به خدا، نمی تواند موجود باشد: فقط هنگامی که تشخیص دهم که هیچ کاری «فی نفسه» خدمت به خدا نیست و فقط اگر من انجام کاری را به خاطر اطاعت و فرمانبرداری عهده دار شوم، و یک گسست درونی را از آن حفظ کنم و فقط اگر من کار را به گونه ای انجام دهم که گویی انجام نداده ام، می توان آن را خدمت به خدا دانست (این یک موضوع اساسی است که بولتمان آن را از رساله اول قرن تیان، باب ۷، آیات ۲۹ تا ۳۱ اخذ کرده است).

بولتمان در مورد مبنای اخلاق مسیحی در ایمان، نظر خود را صریح و روشن بیان کرده است. البته او نیز (از موضع الاهیات دیالکتیکی) این مقدمه لیبرالی را که اصول اخلاقی خاص، قابل استنتاج از ایمان است، مردود دانست، هر چند مخالفت او با مخالفت بارت و گوگارتن متفاوت بود.

از نظر بولتمان، موضعی که انسان اتخاذ می کند، به وضعیت خاص وی و تصمیمی که در آن لحظه می گیرد، وابسته است. برای اینکه تفاوت نظر بولتمان و الاهیات دیالکتیکی را در مورد حیات بشر در جهان ایمان درک کنیم، باید تأکید بولتمان را بر خودآگاهی فرد مؤمن، در لابه لای تحقیقاتی که در خصوص رساله به رومیان بارت انجام داده است، به یاد بیاوریم، و به ویژه به بخش پایانی سخنرانی وی توجه کنیم. (ظاهراً در این رساله، خود بولتمان متوجه این تفاوت نشده بود، زیرا در غیر این صورت این امر اعتراضی به

الاهیات بارت و گوگارتن تلقی می‌شد.)

بخش پایانی سخنرانی وی با این دیدگاه الاهیات دیالکتیکی آغاز می‌شود که «خدا یک موجود معین نیست. خدا نشان‌دهنده لغو و ابطال کامل انسان و نفی او و مورد سؤال قرار دادن او و در واقع داوری کردن درباره اوست».

همچنین به عقیده بولتمان، این حکم به بدینی و شکاکیت منجر نمی‌گردد، زیرا از درک این مطلب ناشی می‌شود که «گناه نخستین بشر عبارت است از خواست و اراده او مبنی بر اینکه خود را به عنوان انسان اثبات کند و بدین وسیله خود را خدا بداند».

بولتمان تا اینجا در حوزه الاهیات دیالکتیکی قرار داشت، اما وقتی نتیجه‌گیری فوق را با اشاره به آنچه در فرد مؤمن روی می‌دهد، تبیین نمود، یک گام از الاهیات دیالکتیکی فراتر رفت. «شناخت این حکم به معنای قبول لطف است، زیرا این حکم در واقع آزاد شدن است، یعنی اینکه انسان از خودش آزاد می‌شود. آزاد شدن از خود، به معنای رستگاری است. شناخت این حقیقت ایمان نام دارد». بولتمان درباره «تبدل»<sup>۱</sup> شخصی که «خدا او را کشت و دوباره زنده کرد» نیز سخن گفت. او این واقعه را یک «معجزه‌ای راستین»<sup>۲</sup> دانست. بولتمان با بارت در این نکته موافق بود که ایمان حالتی از خودآگاهی نیست، اما نمی‌توانست از سخن‌گفتن درباره ایمان به عنوان چیزی که شخص آن را در خود تشخیص می‌دهد، خودداری ورزد:

فقط انسانی که خود را گناهکار می‌داند می‌تواند بفهمد که لطف چیست. او خود را گناهکار می‌شناسد، فقط از آن حیث که در برابر خدا قرار دارد. بنابراین انسان فقط هنگامی می‌تواند گناه را بشناسد که لطف را بشناسد.

بولتمان آشکارا فکر می‌کرد که ایمان تأثیری قابل تشخیص بر فرد دارد. او نمی‌خواست جایگاه این اثر را در خودآگاهی شخص بداند. از نظر او تأثیر ایمان، زندگی انسان مؤمن را در جهان معین می‌کند. بولتمان فکر می‌کرد که هنوز در مدار الاهیات دیالکتیکی قرار دارد، اما حداکثر چیزی که می‌شود گفت این است که او در لبه آن قرار داشت. او در این رساله نه تنها از خدا، بلکه از انسان، و نیز از هر دوی آنها با هم، سخن گفت و این نشانه و مشخصه الاهیات پیشرفته بولتمان است.

نتیجه‌ای که وی در رساله خود بدان دست یافت از یک سو حمایت از الاهیات

دیالکتیکی و از سویی دیگر، اظهار تفاوت دیدگاه خودش با آن بود. او گفت: «موضوع الاهیات خداست، الاهیات از خدا سخن می‌گوید، زیرا الاهیات از انسان هنگامی که در برابر خدا قرار دارد، سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، الاهیات از ایمان سخن می‌گوید.» در رساله‌های بعدی بولتمان، یکسانی و هماهنگی بنیادین او با بارت در زمینه فهم خدا و نیز اختلاف بنیادینش با وی در مورد تأکید بر آثار ایمان در انسان، آشکار است. بولتمان، در طول دو سال بعد، با روشنی و اطمینان و با اتکای فزاینده به تفسیر خود از نامه‌های پولس، برداشتی از ایمان را مطرح نمود که بر تقدم و تعالی خداوند به عنوان موجودی کاملاً دیگر<sup>۱</sup> و همچنین بر تغییر شکل زندگی اینجا و اکنون انسان در ایمان، تأکید می‌کرد.

او به جای قبول یک مفهوم بی‌زمان، یا عروج و صعود کردن به یک قلمرو ماورای طبیعی، ایمان را به عنوان رویدادی فهمید که منشأ آن فقط خدایی است که ورای همه چیز است. در پاسخ به مطلب انجیل در مورد لطف خدا، شخص از بند خود آزاد می‌شود و در نتیجه گناه را به این معنی می‌فهمد که بخواهد کنترل زندگی خود را در دست گرفته، خدای خودش باشد. بنابراین، گناه صرفاً یک «قصور اخلاقی»<sup>۲</sup> نیست و انسان تا زمانی که لطف را نشناسد، گناه را نخواهد شناخت. از آنجایی که ایمان یک فرایند است، هرگز نمی‌تواند چیزی باشد که بتوان یک بار برای همیشه مسئله‌اش را حل و فصل نمود. ایمان باید بارها و بارها، به وسیله به یاد آوردن و شنیدن مکرر [پیام] انجیل اصلاح شود. از آنجایی که ایمان انسان را از خود به در آورده، آزاد می‌سازد و نیز از آنجایی که ایمان انسان را به ورای تاریخ نمی‌برد، زندگی در این جهان، به وسیله عشق به همسایه معین می‌شود، عشقی که تجلی عشق به خداست و از طرفی چون ایمان در تاریخ بشر روی می‌دهد، یعنی در این سو و نه در آن سو، همواره با نوعی کوتاهی و نقص همراه است، اما این نقص، رابطه با خدا را از بین نمی‌برد، همچنین میل و اشتیاق به عشق را نیز سست و ضعیف نمی‌گرداند. بولتمان همواره به استعاره<sup>۳</sup> یک رابطه باز می‌گشت. انسان مؤمن رابطه با خدا را هم به معنای «موهبت»<sup>۳</sup> می‌فهمد و هم به معنای «استحقاق»،<sup>۴</sup> که این دو به نحو تفکیک‌ناپذیر و منسجمی همواره با یکدیگرند.

1. The Wholly Other

2. moral failing

3. gift

4. claim

اما استحقاق نمی‌تواند به صورت یک قانون و یا مجموعه‌ای از قوانین بیان شود، زیرا این استحقاق همچون استحقاق همسری است که انسان او را دوست دارد. بیان این استحقاق به صورت قانون، این رابطه را از بین می‌برد و مشخص کردن آن در محدوده‌ای معین، آن را سست و ضعیف می‌گرداند. در مورد اینکه ما باید چه کاری را انجام دهیم و چه کاری را انجام ندهیم، فقط در موارد خاص می‌توانیم تصمیم بگیریم، آن هم با فهم این مطلب که این تصمیم هرگز نمی‌تواند امری درست باشد. انسان فقط می‌تواند بگوید: «من ایمان دارم، به بی‌ایمانی من کمک کنید.»<sup>۱</sup> فهم ایمان به این نحو، به معنای فهم این مطلب است که چرا بولتمان تأکید می‌کرد که سخن‌گفتن از خدا هم‌زمان، سخن‌گفتن از انسان است. انسان فقط بیرون از معنای ارتباط با خدا، می‌تواند از او سخن بگوید، لذا هر چیزی که انسان درباره‌ی خدا می‌گوید، به نحوه فهم انسان از خودش بازمی‌گردد. این تأکید بارت را دچار مشکل کرد. وی در سال ۱۹۲۵ در سمیناری که برای دانشجویان الاهیات در دانشگاه گوتینگن برگزار شده بود، به سخنان بولتمان که رساله‌ای را درباره‌ی تفسیر کلامی عهد جدید قرائت می‌کرد، گوش فراداد. بارت علی‌رغم اینکه در مورد این رساله، نظری مثبت داشت و از این مسئله که امانوئل هریش<sup>۲</sup> (همکار وی در دانشکده) نتوانست مطالب بولتمان را نقض کند، خشنود شد، اما در خصوص نکته‌ای که اینک به بررسی آن می‌پردازیم، از بولتمان انتقاد کرد. او در نامه‌ای که بین دوستانش توزیع کرد، نوشت که بولتمان بیش از اندازه «انسان‌شناختی»<sup>۳</sup> بیشتر از اندازه کرکگور<sup>۴</sup> و بیش از اندازه لوتری<sup>۵</sup> و همچنین بیش از اندازه گوگارتنی است (که بعدها بیشتر گوگارتنی شد). بارت توضیح داد که منظور بولتمان از اینکه «سخن‌گفتن از خدا به معنای سخن‌گفتن از انسان است» چیست. با این حال به نظر وی، این رأی به مراتب بهتر از ترجیح کارل هول<sup>۶</sup> برای مثال از سوی هرش بود. ما وقتی خاطراتی را که بارت، در سال ۱۹۵۸

1. I believe, help my unbelief.

2. Emanuel Hirsch

3. anthropological

۴. سورن کرکگور (Soren Kierkegaard) (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) فیلسوف و متأله معروف دانمارکی در قرن نوزدهم که الهام‌بخش جریان‌های راست‌دینی جدید در حوزه‌ی الاهیات و نیز الهام‌بخش فلسفه‌ی آگزیستانسیالیزم بوده است.

۵. مارتین لوتر (Martin Luther) (۱۴۸۳-۱۵۴۶) رهبر نهضت اصلاح دینی پروتستان. وی در واکنش به حکمت مدرسی ارسطو و قرون وسطا، مفاهیم فلسفی را از مباحث دینی حذف کرد و نجات را در سایه‌ی بازگشت به کتاب مقدس و از طریق فیض الاهی ممکن دانست.

6. Karl Holl

در بارهٔ روزهای نخست نضح گرفتن الاهیات دیالکتیکی نوشته است می خوانیم، ممکن است ندانیم که آیا اعتراض بارت به بولتمان در خصوص این مطلب، نشانهٔ تفاوتی واقعی میان آنهاست یا نه؟ جمله مورد بحث، از دیباچهٔ مجموعه‌ای از نامه‌های رد و بدل شده میان بارت و ترنیس در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ نقل شده است. (این نامه‌ها قرار بود از طرف بارت به مناسبت هفتادمین سال تولد ترنیس منتشر شود). او نوشت:

خوشبختانه ما، از طریق فهمی جدید از دو طبیعت عیسی مسیح، نسبتاً زود تشخیص دادیم که انسان بدون سخن گفتن از خدا نمی‌تواند از انسان سخن بگوید و همچنین انسان بدون سخن گفتن از انسان نمی‌تواند از خدا سخن بگوید.

فهم تفاوت میان بارت و بولتمان در خصوص این موضوع، آسان است. بارت ضرورت سخن گفتن از انسان را هنگام سخن گفتن از خدا و بالعکس، بر آموزهٔ کلاسیک طبیعت‌های الاهی و انسانی عیسی مسیح مبتنی می‌کند و لذا این ضرورت از مسیح‌شناسی گرفته می‌شود. بولتمان این نظریه را بر موضوع اعتقاد به دو ماهیت مسیح مبتنی نکرده، بلکه همواره آن را با استعارهٔ رابطه میان خدا و انسان و نیز با آثار ایمان در حیات دنیوی فرد مؤمن، مرتبط می‌ساخت. بولتمان بعداً این مطلب را که قبلاً به طور زنده در تفکرش حضور داشت، استنتاج نمود که نظریه‌ای مانند نظریهٔ دو طبیعت داشتن مسیح، فقط به عنوان نظریه‌ای که آثار ایمان را در حیات و زندگی فرد مؤمن آشکار می‌کند، دارای معناست. در مقابل، بارت معتقد بود که این آموزه از طریق وحی آمده است و باید در ایمان پذیرفته شود. از نظر بولتمان پذیرش چنین چیزی، ظاهراً به صورت دلبخواهانه و به معنای قربانی کردن عقل است و او قاطعانه بر این عقیده بود که مسیحیت نیازی به چنین قربانی‌ای ندارد.

در مورد تفاوت بین بارت و بولتمان می‌توان مثال دیگری ارائه کرد: در سال ۱۹۲۴ بارت کتابی تحت عنوان رستاخیز مردگان<sup>۱</sup> نوشت و در آن، رسالهٔ اول قرنتیان را متنی دانست که واجد وحدتی ادبی است و باب پانزدهم را (یعنی بابی که از زنده شدن نهایی سخن گفته است) کلید فهم آن معرفی نمود. بولتمان در بررسی کاملاً همفکرانه‌ای که در مورد این کتاب انجام داد، علی‌رغم اینکه منتقد تفسیر بارت بود، گفت: «بارت به گونه‌ای روشن و تقریباً از هر جهت، پیام پولس را درک کرده، و به ویژه تأکید پرطنین او را، در

مورد پاسخ منفی معادشناسانه نسبت به هر امر انسانی و این جهانی، دریافت است». با این حال، در پایان این بررسی، بولتمان با نظریه اساسی بارت مخالفت نمود. او به ویژگی کار بارت، یعنی این مطلب که وی تقریباً هیچ‌گاه از سایر نامه‌های پولس در تفسیر رساله اول قرنتیان، مدد نگرفته است، اشاره کرد. به نظر بولتمان، بارت می‌توانست با مراجعه به سایر نامه‌های پولس، نظریه متفاوت خود را در مورد آنچه پولس در رساله اول قرنتیان از «آخرالزمان»<sup>۱</sup> مراد کرده بود، روشن‌تر سازد. ظاهراً پولس پایان را به عنوان یک رویداد عینی زمانی وصف کرد، در حالی که بارت این مفهوم را به مفهوم مبهم «آینده ابدی»<sup>۲</sup> تبدیل نمود. در ابتدا بولتمان متذکر شد که پولس نمی‌توانست صریحاً پایان را رویدادی عینی در زمان بدانند، بلکه از نظر او، «پایان رویدادی است که در آن، زمان بی حرکت شده و گذشته به پایان رسیده است». او گفت که «حتی در باب ۱۵ رساله اول قرنتیان، به جز آیه‌های ۳۵ تا ۴۴ که گمراه‌کننده و جدلی هستند، هیچ تصویری از وضعیت حیات پس از احیاء و زنده شدن وجود ندارد». «اساساً هیچ چیزی پس از آن (زنده شدن و احیای مسیح) وجود ندارد». بولتمان همچنین خاطر نشان کرد که آنچه پولس درباره حیات پس از احیا می‌تواند بگوید عبارت است از: «بودن با مسیح».<sup>۳</sup> بولتمان پس از آن به قطعات دیگری که به نظر او منظور پولس را روشن می‌سازد، اشاره می‌کند؛ یعنی آیه ۱۷ از باب ۴، رساله اول تسالونیکیان، و باب ۱، آیه ۲۳ از باب اول رساله به فیلیپیان، و سپس ادامه می‌دهد: معنای «بودن با مسیح» باید از آنچه مسیح از سخن خود به پولس مراد کرد، مشخص شود. برای این معنا، آیات ۱ به بعد از باب ۵ رساله به رومیان، باید ذکر گردد؛ همچنین اول قرنتیان، باب ۱، آیه ۳۰ که در آن گفته شده است: «خدا حکمت، و درست‌کاری، و تقدیس و رستگاری ما را آفرید».

در آنجا ما با عباراتی مواجه می‌شویم که منظور مسیح را در مورد انسان‌ها روشن می‌کند و متوجه می‌شویم که منظورش همین انسان‌های واقعی، یعنی ما در وضعیت دنیوی خودمان هستیم.

بدین ترتیب، بولتمان به سمت موضع اساسی خود، یعنی فهم معادشناسانه‌ای که اساساً از فهم بارت متفاوت است، حرکت کرد، زیرا فهم بولتمان در یک واقعیت حاضر، ریشه داشت. مسیح مبنای جهانی وضعیت آینده هستی نیست، بلکه مبنای تاریخی

1. The end Time

2. eternal future

3. resurrection

4. to be with christ



حیات فعلی ماست. به یک معنا ما زنده شده‌ایم... ما «میوه‌های نخستین»<sup>۱</sup> هستیم... ما «مخلوق جدید» هستیم....

اما این حیات احیاشده، هرگز امری عینی نیست، بلکه چیزی است بین زمان و سرمدیت. ما به فرمان خدا «عادل»<sup>۲</sup> شده‌ایم و آن «امکان نهایی»<sup>۳</sup> که به یک واقعیت در زندگی دنیوی ما به یک واقعیت تبدیل شده، «عشق» است.

بارت باب ۱۳ از اول قرن‌تین را که دربارهٔ عشق است به عنوان یک باب «معادشناسانه» فهمیده بود، یعنی به معنای واقعیتی که خدا آن را در پایان تاریخ مطرح کرده، تحقق می‌بخشد. بارت فکر می‌کرد که عشق نمی‌تواند یک واقعیت حاضر این جهانی که از خداوند بسیار دور است، باشد. عشق فقط در تقابل با پاسخ منفی خدا می‌تواند خود را در این جهان نشان دهد. بولتمان پاسخ منفی خدا را تأیید نمود. او با این موضوع موافق بود که هیچ چیزی در تاریخ بشر نمی‌تواند با واقعیت الاهی یکی گرفته شود، اما کسانی که ایمان می‌آورند (در پاسخ به اعلام بشارت عیسی مسیح)، می‌خواهند مخلوقاتی جدید باشند و زندگی دنیوی خود را بر عشقی که می‌دانند هرگز در دنیا تحقق نخواهد پذیرفت، مبتنی کنند. بنابراین، دیدگاه بولتمان، با نظر بارت مبنی بر اینکه باب ۱۵ رسالهٔ اول قرن‌تین دارای وحدت است، (یعنی دربارهٔ احیا و زنده شدن نهایی است) متفاوت است. زیرا در نامهٔ اول به قرن‌تین، اثبات «عادل‌شمردگی»<sup>۴</sup> انسان به وسیلهٔ ایمان موضوع اصلی نیست، بلکه حیات دنیوی فرد مؤمن در زمان مدنظر است. از این رو باب ۱۳ از رسالهٔ اول قرن‌تین، اوج واقعی این رساله است.

مقالهٔ نقادانهٔ بولتمان، نوعی همفکری با بارت را نشان می‌دهد، اما با نظریهٔ بنیادین بارت در مورد رسالهٔ اول قرن‌تین مخالف است. در این سال‌ها بولتمان می‌توانست خود را با بارت یکی بدانند، اما تفاوتی که میان آنها وجود داشت اساسی تر از آن چیزی بود که او تصور می‌کرد.

1. first fruits

2. The Justified

3. final possibility

4. Justification